



مرجان صانجی

صدای تهران مدت‌هاست که دیگر شنیده نمی‌شود. همههم اتومبیل‌ها، کارخانه‌ها و موتورهای تأسیساتی، فرانکسی با طول موج بلند ساخته که مداومتش تأثیرات مخربی بر حیات اجتماعی و روانی انسان گذاشته است.برسش اصلی این است که آیا ما ناگزیر به پذیرش این وضعیت هستیم یا زمان آن رسیده تا مسئولان به عمق و دامنه گسترده آبن آسیب اجتماعی توجه کنند و چون کلان‌شهرهای دیگر، با هدایت و برنامه‌ریزی ضمن برخورداری از امکانات مدرن‌نیه، آسیب‌های ناشی از آن را به حداقل برسانند. مدتی است که حمیدرضا اردلان به تهیه نقشه صدای تهران مشغول است؛ نقشه‌ای که در نگاه اول میزان تخریب شنیداری مردم تهران را منعکس می‌کند، اما در مراحل بعدی می‌تواند بستری برای برنامه‌ریزی و مدیریت وضعیت صدا در تهران باشد. به علت تأثیر مستقیم صدای پیرامونی بر موسیقی و هنرهای دیگر که برآمد فرهنگی هر جامعه است، با محمدرضا درویشی درباره رابطه بین هویت موسیقایی و صدای پیرامون و لزوم و کاربرد «نقشه صدای تهران» **گفت‌وگو** کرده‌ایم:

ک‌ شاید بهتر باشد از تأثیر صدای پیرامون انسان بر موسیقی شروع کنیم ...

موسیقی هر دوره‌ای بیانگر صداهای پیرامون خودش است. صداهای پیرامونی تأثیری مستقیم بر موسیقی انسانی دارد که در آن دوره زندگی می‌کند. من چندمثال برای شما می‌زنم؛ مثلا در هارمونی دوره کلاسیک اروپا یعنی قرن هجدهم اکورد ِ۵ را داریم این می‌شود وضعیت پایگی. حالا در معکوس دوم اگر این اکورد را استفاده کنیم، می‌شود ۵؛ این فاصله را در قرن هجدهم نامطبوع می‌دانستند که این فاصله با تمهیداتی باید حل می‌شد به‌طورمثال آن را به اکورد ۶ وصل می‌کردند. درحالی‌که در قرن ۱۹ یعنی صد سال بعد از دوران کلاسیک و در دوره رمانتیک و با گذشت زمان و واردشدن صداهای جدید به زندگی مردم این فاصله نامطبوع، مطبوع شد. یا فاصله چهارم افزوده را فاصله شیطانی می‌دانستند و عقیده داشتند شیطان در موسیقی است. درحالی‌که امروزه این صدا نته‌ها نامطبوع نیست، بلکه در قرن بیستم این فاصله مطبوع است. شما توجه کنید در دوره‌ای صدای چرخ کاری می‌توانست نامطبوع‌ترین صدای ممکن در پیرامون انسان باشد. اما امروز که صدای موتور، وسایل‌نقلیه، هواپیماها و انواع‌واقسام صداهای ناهنجار ما را احاطه کرده، فاصله چهارم افزوده خیلی هم شیرین است. بنابراین انسان با صداهای پیرامون خودش اخت می‌گیرد و به همین نسبت این صداها در موسیقی آن عصر تأثیر می‌گذارد.

ک‌ در موسیقی ایران چطور؟

زمانی آواز بلبل سمبل موسیقی ایرانی بود. درحال‌حاضر، بلبل‌هایی که در شهر تهران بودند، کجا هستند؟ در دوره‌ای به باغ‌های شیرمان، درکه و قیطریه کوچ کردند. الان آن مناطق هم مسکونی شده و بلبل‌ها به کوه‌ها کوچ کردند و از تهران رفتند. پس سمبل موسیقی سنتی ایران در تهران وجود خارجی ندارد! یا در شهرهای بزرگ دیگری مثل اسفهان، شیراز، تبریز و مشهد. ما در فرهنگ نقاشی ایرانی پدیده‌ای به نام «گل‌مرغ» داشتیم. این گل و مرغ کجاست؟ نموده‌ای سنتی در نگارگری و موسیقی ما از بین رفته است. پس نموده‌ای جدیدی جایش را گرفته و طبعاً «ظرافت» از دیدگاه گذشته را ندارد. معیارهای جدید در گوش ما رخنه کرده و خودبه‌خود وارد موسیقی ما شده.

ک‌ شما چطور و از چه زمانی در جریان پروژه «نقشه صدای تهران» قرار گرفتید؟

دقیقا نمی‌توانم بگویم از چه تاریخی، ولی یادم هست که در یکی از سفرهایی که به مازندران داشتیم، حدود ۱۵سال پیش در جریان این پروژه قرار گرفتیم.

ک‌ با توجه به تأثیر صدای پیرامون بر موسیقی، به نظر‌تان ثبت میزان تخریب شنیداری مردم می‌تواند راهکاری برای بهبود شرایط باشد؟

حمیدرضا اردلان، صداهای پیرامونی ما را حدودا از ۲۰ سال پیش ثبت و ضبط کرده است؛ صداهایی که ناخودآگاه وارد گوش ما شده و بعد به‌تدریج وارد موسیقی ما شده یا خواهد شد. این یک بانک اطلاعاتی بسیار مهم است. اگر جامعه جوان ما موسیقی سنتی امروز را نمی‌تواند بشنود باید ریشه‌یابی شود. علتش این است‌که دیگر بلبلی در تهران وجود ندارد! اگر موسیقی مدرن وارد موسیقی ایران شده علتش صداهای جدیدی است که وارد سبک زندگی ما شده. این تحقیق روند این اتفاق را نشان می‌دهد و از این رو بسیار کلیدی و مهم است. آقای اردلان فعلا اطلاعات جمع می‌کند و از این اطلاعات می‌توان نتیجه‌هایی با ابعاد مختلف فرهنگی و اجتماعی گرفت. نمی‌توان المان‌ها را دریافت کرد و به سرعت نتیجه‌گیری کرد. تا صداهای موجود است فعلا باید ضبط کرد. نمی‌دانم چه تحقیقات دیگری به موازات آن درحال انجام است اما مطمئنم الان زمان نتیجه‌گیری نیست.

ک‌ در کشورهای دیگر هم صداها تغییر کرده و این مسئله صرفا مربوط به ایران نیست و این تغییرات ناگزیر است.

بله، ما باید در تغییرات را دنبال کنیم تا کم نشویم. کره‌زمین هم درحال تغییر است و همین‌طور مردم.

گفت‌وگو با محمدرضا درویشی، موسیقی دان

حذف صدای انسان از تهران



عباس کوثری شرقی

ک‌ شما یکی از پیش‌کسوتان و پژوهشگران موسیقی هستید...

من محمدرضا درویشی هستم...

ک‌ منظورم این است که در بطن جریان موسیقی ایران در سال‌های

گذشته حضور داشتید. تغییرات زندگی مدرن و صنعتی در خیلی از کشورها بیشتر از ایران است. آیا می‌توان در آسیب‌شناسی موسیقی امروز صرفا تغییرات پیرامونی را لحاظ کرد؟ یا مشکلات و ناهنجاری‌های موسیقی در ایران ریشه‌های دیگری هم دارد؟

مدرن‌نیه ناگزیر بر موسیقی تأثیر دارد و در همه‌جا اتفاق افتاده، اما در جایی مدیریت می‌شود و در جایی نه! در کشور ما موسیقی مدیریت نمی‌شود؛ چون اساسا موسیقی توسط مدیران دیده نمی‌شود. آلودگی صوتی یک موضوع ابتدایی است یعنی ب، بسم‌الله است نه‌تای‌تمت. مسئولان حتی به مسائل ابتدایی انواع آلودگی توجه نمی‌کنند؛ این موضوع تخصصی که جای خود دارد! آلودگی صوتی اصلا برای مسئولان موضوعیت ندارد؛ وسط مناطق مسکونی اتوبان می‌سازند و بعد یک طلق کنارش می‌کشند و می‌گویند جلوی آلودگی صوتی را می‌گیرد. مگر ممکن است؟! زیبایی شهر را به هم می‌ریزند و به علت عدم طرح استراتژیک شهری، آلودگی بصری و صدای ناهنجار ماشین‌ها وارد خانه‌های مردم می‌شود و جالب است که تأثیر چندانی هم بر ترافیک ندارد. اینها همه مشکلات ماست.

ک‌ به نظر‌تان صدای پیرامون ما تأثیر مستقیم بر موسیقی این‌روزها دارد؟

قطعاً دارد. موضوع اصلی، بی‌برنامگی مدیران کشور، در عرصه فرهنگ است. اساسا در سیاست‌گذاری کلان کشور فرهنگ دیده نمی‌شود و مشکل اصلی این است. فرهنگ دیگر ماشین و واکن قطار نیست که از خارج وارد کنند، وقتی کمر فرهنگ بشکنند دیگر کاری نمی‌توان کرد. فرهنگ چیزی نیست که بتوان از خارج وارد کرد. الان فرهنگ به صورت تهاجم فرهنگی وارد می‌شود. بودجه برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی می‌گذارند و به‌خاطر سوءمدیریت، اتفاقات تأسف‌برانگیز دیگری می‌افتد. کمر فرهنگ ما شکسته، اما هیچ‌کس نمی‌بیند؛ برای اینکه ذهن‌ها معطوف به چیزهای دیگری است مانند: اختلاس، دزدی، رشوه و...

ک‌ درحال حاضر موسیقی‌ای تحت عنوان موسیقی تلفیقی، بازار گرمی در ایران پیدا کرده و به عنوان یک سبک شناخته شده و همه سعی می‌کنند صداهای تازه‌ای وارد موسیقی کنند، از سازهای شناخته‌شده غربی گرفته تا سازهای محلی و ناشناخته...

چون الان زندگی ما هم تلفیقی شده...

ک‌ ما در حال حاضر موسیقی‌ای نداریم که در عین رعایت حداقل استانداردهای کیفی و هنری، با مخاطب ارتباطی گسترده برقرار کند مثل موسیقی کلنا یا محلی...

ببینید موسیقی کلها فقط یک جنبه نوستالژیک دارد، اما موسیقی محلی را هیچ‌وقت عموم مردم با آن ارتباط برقرار نکردند؛ چون موسیقی برآمده از فرهنگ خودشان نیست. موسیقی محلی فقط در محل خودش استفاده می‌شود.

ک‌ ولی در موسیقی رایج قبل از انقلاب از موسیقی محلی استفاده‌های تزئینی می‌شد و مورد اقبال قرار می‌گرفت...

آنها استفاده‌های کلی و پاپولار است و نمی‌توان نام محلی بر آنها گذاشت. هرچیز پاپولاری هم آسان‌خور است مثل فست‌فود که آسان خورده می‌شود و آسان هم جذب بدن می‌شود اما عارضه دارد. موسیقی آسان هم عارضه دارد، ولی موسیقی اصیل بلوچستان، خراسان، کردستان و آذربایجان به‌راحتی برای مردم شهر قابل هضم نیست و ثقیل است. در خود مناطق هم مردم حوصله گوش‌دادن به موسیقی اصیل را ندارند و ترجیح می‌دهند به نمونه‌های پاپ‌شده‌اش گوش کنند. در بلوچستان به موسیقی

ابژه یا سوژه‌بودن صدا در هستی

همکاری دانشگاه هیلدسهایم آلمان با پروژه نقشه صدای تهران

کیوان آقامحسینی

تغییر فضا‌های ساکت و نیمه‌ساکت، تغییر اصوات زبان مردم، نسبت اصوات با معماری شهری، حفظ و آرشیو اصوات به‌منابه میراث بشری.

اما ایده توجه به محیط‌زیست صوتی به شکل عام و تهیه نقشه صدا به‌طور خاص در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی توسط یک پروفیسور کانادایی به نام رایموند شفر مطرح شد. وی مؤسسه تحقیقاتی‌ای به نام «پروژه صدای جهان» را در دانشگاه سایمون فرزر کانادا تأسیس کرد. نتیجه سال‌های اولیه این تحقیقات در کتابی با عنوان «The Tuning of the World» (صدای جهان) در سال ۱۹۷۷ چاپ شد. این کتاب در سال ۱۹۹۴ با بازنویسی و با عنوان جدید «The Soundscape» (نقشه صدا) تجدیدچاپ شد.

شفر یکی از مهم‌ترین اهداف نقشه صدا را پاسخ به این پرسش معرفی می‌کند: «چه رابطه‌ای بین انسان و صداهای موجود در محیط‌زیست وی وجود دارد و وقتی این صداهای تغییر می‌کنند چه اتفاقی برای انسان رخ می‌دهد؟» وی در ادامه، بر «بین‌رشته‌ای‌بودن» مطالعات مربوط به نقشه صدا تاکید می‌کند که سه عنصر علم،

موسیقی



عباس کوثری شرقی

بلوچی که در کوپته پاکستان پاپولار شده، گوش می‌دهند. در کردستان به موسیقی‌ای که در سلیمانیه پاپ شده و در خراسان‌شمالی هم همین‌طور است. موسیقی اصیل مناطق در محل خودشان امروزه کاربردی ندارد. به این گروه‌هایی که در تهران موسیقی محلی اجرا می‌کنند، اعتنا نکنید. این موسیقی آفتاب لب بام است و قول می‌دهم تا ۱۰ سال دیگر رد درستی از آن باقی نمانده است. برای اینکه استادانش هرچندوقت یکی پس از دیگری از بین رفتند. در تربت‌جام خواننده و دوتارنواز نمانده؛ آخرینش آقای پورعطایی و درپور بودند که هر دو فوت شده‌اند. ذوالفقار عسگری پور هم که چندماه پیش فوت کرد. زمانی من برای فستیوال‌های «آینه‌و آواز» و «موسیقی حماسی» از بلوچستان یک لشکر آدم می‌آوردم، حدود ۲۵ سال پیش. امروز شما به زحمت ۱۰ نوازنده و خواننده از بلوچستان پیدا می‌کنید. اینها چه شدند؟ همه مردند و جایگزین پیدا نکردند. بگذریم...

ک‌ به موسیقی تلفیقی برگردیم. گفتید این موسیقی برآمده از نوع زندگی و شنیدار این روزهای ماست...

موسیقی تلفیقی که امروز شاهدش هستیم به خاطر جامعه تلفیقی است. اگر امروز موسیقی ما فاقد هویت شده به‌دلیل این است که جامعه ما فاقد هویت است. جامعه ما به‌لحاظ فرهنگی هیچ زبان معینی ندارد. یک جامعه فاقد مضمون و فاقد مسیر فرهنگی. نگاه به تعداد قلیلی روشنفکر نکنید که ایده و طرح فرهنگی دارند. به ۷۰ میلیون مردم توجه کنید، به روستاها و خانواده‌های شهری که فاقد مسیر فرهنگی و فکری هستند و نمی‌دانند چه موسیقی‌ای گوش دهند. ببینید مردم در تاکسی‌ها چه موزیکی گوش می‌دهند. ببینید چه کانال تلویزیونی نگاه می‌کنند. این شبکه‌های ترکی بلای جان مردم ایران شده است. ای‌کاش مردم کانال‌های ایرانی می‌دیدند. پست‌ترین و مبتذل‌ترین سریال‌ها پخش می‌شود و مردم هم نشستند‌اند اینها را تماشا می‌کنند. مردم ما مسیر فرهنگی خود را گم کرده‌اند، یا در هوا هستند. در جامعه تلفیقی است که موسیقی تلفیقی عرصه پیدا می‌کند. البته موسیقی تلفیقی ذاتا اشکالی ندارد. تلفیق یک طیف است و از جدی‌ترین موسیقی تا مبتذل‌ترین شکل آن را در بر می‌گیرد. شاید اساسا درست نباشد بگویم تلفیق خوب است یا بد. شاید بهتر باشد مشخص کنیم درباره کدام نوع از تلفیق صحبت می‌کنیم.

ک‌ درحال حاضر ما با یک موج روبه‌رو هستیم...

ما با امواج گوناگونی در تمام عرصه‌ها روبه‌رویم!

ک‌ متأسفانه سازهای سنتی نقش هویت را در موسیقی تلفیقی مدشده در بازار ایران بازی می‌کنند و موسیقی پاپ امروز هم سطح سلیقه شنیداری مردم را کاملا تخریب کرده است.

قبلا ما دو خواننده پاپ داشتیم؛ و من هم که کار جدی می‌کنم اگر بخوام تفننی داشته باشم و یک مقدار با خودم شوخی کنم، اگر این موسیقی به دستم برسد، گوش می‌دهم و دستگاه را خاموش نمی‌کنم و لذت می‌برم. اما موسیقی پاپ این روزها وحشتناک و آزاردهنده است؛ ذهن مرا آزار می‌دهد و در دل من وحشت ایجاد می‌کند. مخصوصا نمونه‌های خارجی مثل رپ و... نمونه‌های ایرانی‌اش هم کم نیست.

ک‌ تقریبا کیی همه سبک‌ها در اینجا تولید می‌شود، البته با یک فاصله بسیار زیاد از نظر کیفی...

ک‌ برای جمع‌بندی می‌توان گفت: صدای بی‌هویتی که بیرامون ما را احاطه کرده به‌نوعی در موسیقی و البته هنرهای دیگر خودش را نشان می‌دهد؟

آقای اردلان الان دارند داده‌های شهر را جمع‌آوری می‌کنند. تا آنجایی که من اطلاع دارم هنوز نتیجه‌گیری نکرده‌اند. نتیجه‌گیری این پروژه فکر می‌کنم پاسخ شما را در خودش داشته باشد.

آن محسوب می‌شود.

مهم‌ترین تمایز میان مطالعاتی که در جهان در حال انجام است و مبانی نظری نقشه صدای تهران، علاوه بر کارکردهای انضمامی آن، در نگاه فلسفی است. وی در چیدمانی معنایی مجموعه‌ای از عناوین را در مرکز مطالعه خود قرار می‌دهد:

– ایجاد ارتباط میان صدای هستی و صدای زبان از طریق حقیقت زبان

– قراردادن شنیدار و گفتار انسان در نقطه مرکزی معنی اصوات و طرح پرسش

– جست‌وجوی انطباق معنایی صدای هستی و صدای زبان

– نسبت میان تکوین حروف و اصوات مجرد طبیعت و از آنجا تحقق واژگان و زبان

– نسبت میان تکوین حروف و اصوات مجرد طبیعت به‌دنبال طرح پرسش؛ در حوزه صدای هستی، طبیعت، تکنولوژی و انسان است و نه پاسخ‌دادن به وقایع محتوم. اردلان تأکید دارد: در آخر اگر بخواهیم پس از اندیشیدن به پرسش‌ها برآمده از آن عبور کنیم و پرسشی بنیادین‌تر در حوزه صدا و نقشه صدا طرح کنیم، این پرسش چیست؟ آیا با انقطاع نسبت میان صدای زبان که تکلم و شنیدار واژگان و در صدر آنها اسم‌هاست و صدای هستی اعم از طبیعت، تکنولوژی و انسان، انسان همان انسانی است که ما می‌شناسیم؟

«دانشجوی دکتری اتنوموزیکولوژی دانشگاه هانوفر آلمان

نت

صدای تهران یا «اسطوره پارازیت»



حمیدرضا اردلان

سال‌ها پیش، این تصور در من پیش آمده بود که «پارازیت» در جامعه ما، اکنون یک هیولای مخرب است، با ویژگی‌هایی که می‌تواند یک اسطوره باشد؛ اسطوره‌ای فراگیر با باطنی ترس‌آلود، وهم‌انگیز و شر و مردم را یارای مقابله با آن نیست، او؛ یعنی «اسطوره پارانیت» سوار بر موج اصوات، آرام‌آرام ما را به سرزمین یأس و بی‌پناهی می‌برد تا در کمینی مهلک بمیراند. و یقین است «صدای تهران» با «اسطوره پارانیت» در نسبتی عمیق مشغول به کاری است.

تمهیداول

در اولین خوانش، بی‌هیچ شرحی اگر «اسطوره پارانیت» را تحلیل‌ناپذیر بدانیم، نگاه «اسطوره پارانیت»، «اسطوره پارانیت» است و وجوه مفهومی حتی متعین خود را از مفاهیم دو واژه «اسطوره» و «پارانیت» اخذ خواهد کرد. در این صورت هرچه «اسطوره پارانیت» از طریق واژگان ترکیب‌افزانه به ما می‌فهماند را می‌فهمیم؛ «پارانیت» که «اسطوره» شده است؛ و اسطوره‌شدگی خود را در وقت ترکیب که به زبان می‌آید، اعلام می‌دارد. در همین لحظه این پرسش محتمل است، چرا او، یعنی «اسطوره پارانیت» تا قبل از اکنون، خود را هویدا نکرده است؟ می‌گوییم؛ زیرا اسطوره پارانیت اکنون به این نام، نامیدار شده است و در زبان امروز ما قیام کرده است.

تمهید دوم

ادامه اندیشه در اسطوره پارانیت به اندیشه در باب نقش زبان در ایجاد نسبت میان اینجا و آنجای آدمی منجر شد: در تفکر افلاطون میان انسان و عالم ایده نستیتی هست و این نسبت است که ما را صاحب زبان می‌کند. ما «کلی» را فهم می‌کنیم و کلی در عالم محسوس و متعین، کل عینی است. و «کلی» افلاطون امری متعالی است و صورت اشیا متقدم و متعالی از آنهاست. ارسطو نیز قائل به امر کلی است اما صورت اشیا را در ضمن آنها می‌داند، هکل هم همین باور را دارد. عالم متکثر توسط انسان نامیدار می‌شود و کنرات یا عالم واقع از طریق زبان و لفظ انسان توسط وی فهم می‌شوند. اگر امر «کلی» را ندیریم، صرفا ذهن اصالت می‌یابد... در تمام آرا آمده، صرف‌نظر از موافقت یا مخالفت ما با آنها، انسان به طریقی متصل به زبان است و زبان یا در طریقت میانجیگری آدمی است یا علیه آن است.

تمهید سوم

و سرانجام این فکر پیش آمد که: چگونه زبان از طریق انسان و مصنوعات وی علیه خود تا حد فقدان قیام می‌کند؟ دکارت به فقدان امور اشاره مهمی دارد؛ شر چیزی واقعی نیست. این قول در فلسفه کانت نیز مشهور است که اندیشه به ممکن میسر است اما «ممکن» صرفا ممکن است؛ نه شیء یا بشیئیت. در انتزاع معانی اگر امر ممکن و موهوم به مجاز شیئیت یابد، کار تحلیل آغاز می‌شود. با آنکه دکارت و بسیاری دیگر می‌گویند«شر» یا «malum»، چیزی واقعی نیست؛ و شیئیت اشیا هستند. امور شر از طریق حضور خیر واقع و نفی آن حصول می‌یابند. دراین‌میان امور و اشیا واقعی نیز به مجاز فهمیده می‌شوند. در تفاوت اندیشه کانت و دکارت یکی جابه‌جایی معنی و کاربرد «سوژه» و «ابژه» است.

تمهید چهارم

اقدام در جهت تهیه نقشه صدای تهران و از آنجا نقشه صدای ایران و جهان شاید اقدامی از سر استیصال باشد؛ شاید هم چیزی در آن است که نباید فورا فهمیده شود. به‌رحال این اقدام به همراه نگارش رساله «اسطوره پارانیت» در حال انجام است.

پرده

دیکتاتوری صدا



محمدرضا اصلانی

صدا و تصویر تهران همواره از نظر زیبایی‌شناسی و مفهومی یکی از دغدغه‌های من بوده. به نظر مسئله صدای یک مسئله بنیادین است. صدا بیش از اینکه ذات اطلاع‌رسانی داشته باشد ذات دراماتیک دارد؛ چون تصویر به شما اطلاعات می‌دهد، اما صدا اطلاع نمی‌دهد بلکه دراما و فضا ایجاد می‌کند. در واقع سؤال اصلی این است که این فضای دراماتیک چه نقشی در انسان‌ها و محیط زیست و جامعه دارد؛ اینکه یک شهر چه صداهایی در خودش تولید می‌کند و در واقع یک شهر چه صداهایی را در خودش جذب می‌کند؟ مثلا در دهه ۴۰ زمانی که ما دانشجوی بودیم، روزهای بود که در چهارراه پهلوی سابق می‌ایستادیم و شاید ۱۰ ساعت با دوستانمان بحث می‌کردیم. اغراق نمی‌کنم، چون از صبح بحث داشتیم تا غروب و صدای حرف‌زدن ما کامل به هم می‌رسید، اما الان چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. صدا دیگر به ما فرصت دیالوگ برقرارکردن نمی‌دهد. محلی بود بالاتر از میدان ولیعصر که وقتی گنجشک‌ها شروع به خواندن می‌کردند حتی صدای اتومبیل‌ها هم به گوش نمی‌رسید. اینها همه از بین رفتند و چنین صدایی دیگر تولید نمی‌شود. در همان سال‌های دهه ۷۰ هم شما صدای مردم و حرف‌زدشان را می‌شنیدید و هنوز صدای طبیعت جاری بود. مثل صدای باد میان درختان یا پرندگان و... این صداهای دیگر وجود ندارد و صداهای از زیر به بم تبدیل شده و تغییر ماهیت داده است.

تک‌صدایی، انسان را حذف می‌کند

وضعیت صدا در همه کلان‌شهرها شاید این‌طور نباشد. الان نیویورک چنین صدایی ندارد یا مثلا لس‌آنجلس با نیویورک فرق دارد و هنوز در آنجا صدای موج دریا و پرندگان را می‌شنوید، اما در تهران جز یک صدای مستند عبورومردور اتومبیل و یک صدای بم مداوم ضربه‌زننده چیزی نمی‌شنوید. این اتفاق ذهن را از یک موقعیت تحلیلی به شنیدن تنها یک صدا تقلیل داده. وقتی صداها مختلف باشد ذهن مجبور به تحلیل می‌شود، اما تک‌صدایی تحلیلی ندارد. برای اینکه در چندصدایی دیالوگ برقرار است. اما تک‌صدایی چنین شاخص‌هایی ندارد. در واقع این نشان می‌دهد انسان در حال حذف‌شدن است و به جای صدای انسان یک صدای مبهم بی‌شخصیت جایگزین صدای انسان می‌شود. انسان دیگر وجود ندارد و صدایی که جایگزین شده به معنایی می‌توان گفت یک صدای تقدیری با رویکرد جدید است؛ برای اینکه انسان در تولیدش نقشی ندارد. شما دیگر حتی صدای بای خودتان را نمی‌شنوید. من می‌توانم بایستم یا صدای قدم‌هایم را کم و زیاد کنم اما صدایی که فضای ما را دربرگرفته در واقع یک مجموعه است، یک کلک‌نویته از صداهای صنعتی است که چنان با هم ترکیب شده که در واقع به یک صدا تبدیل شده؛ تک‌صدایی که انسان را حذف می‌کند؛ حتی اراده معطوف انسانی را هم حذف می‌کند یعنی وقتی ترمز هم می‌کنید صدایش را نمی‌شنوید. بر همین اساس چون تولید و توقف این صدا از حیظه اختیار انسان خارج شده تبدیل به یک تقدیر شده. حتی پرندگان هم از تهران مهاجرت کرده‌اند؛ یعنی این صدا را



نمی‌خواهند. ما تاریخ صدای انسان را نداریم، مثلا نمی‌دانیم در قرون وسطی چه صدایی در شهرها وجود داشته. تقریبا از اواخر دهه ۶۰ این بحث با حمیدرضا اردلان درباره صدای شهر شروع شد و اوایل دهه هفتاد بود که او با یک عده از دانشجویان مشغول به کار و تحقیقات شد؛ محلات مختلف را زون‌بندی کرده و تاریخ‌های مشخصی برای این کار تعیین کردند. اردلان هوشمندانه تصمیم گرفت صدا را به یک سیستم پروسه است. از طرفی اردلان توجه علمی به موسیقی دارد و در واقع موسیقی بیت هم که کار می‌کند، موقعیت موسیقایی صداست. یعنی چگونه صدا می‌تواند موسیقی مطلق خودش باشد و یک نت از کلایوه پیانو بدون اینکه آغاز یک قطعه باشد، چگونه به‌تهیای یک امر موسیقایی است و موسیقی چگونه به ضربه تبدیل می‌شود.

نقش صدا در بستر فرهنگ

موسیقی ایرانی مونوفونیک است اما موسیقی غربی پلی‌فونیک است و موسیقی پلی‌فونیک احتیاج به هارمونی دارد، ولی موسیقی مونوفونیک احتیاج به هارمونی ندارد. این خودش نشان‌دهنده نقش فرهنگی صدا در جامعه است. این امر طبیعتا در وضعیت اجتماعی و سیاسی هم تأثیر دارد. وقتی همه صداها به یک صدا تبدیل می‌شود، ما با یک دیکتاتوری صدایی روبه‌رو می‌شویم. این تک‌صدایی موسیقی تا تک‌صدایی شهری گسترش پیدا می‌کند و دامنه وسیعی از تاملات و رفتارها را دربر می‌گیرد. یکی از شکنجه‌های باستانی در جهان از چین گرفته تا اروپا این بود که صدای را دالنا برای انسان پخش کنند؛ این شکنجه انسان را دیوانه می‌کند، حتی بعضی اوقات برای شکنجه موسیقی موردعلاقه فرد را برایش پخش می‌کنند! چون تداوم شنیدن یک موسیقی فرد را گنگ می‌کند. به‌نوعی می‌توان گفت ما درحال‌حاضر در یک شکنجه‌گاه هستیم. برای چه آدم‌ها این‌قدر عصبی و مجنون‌اند، چرا همه پرخاشگر شده‌اند؟ ظاهرا دلیلی هم ندارد اما درواقع این تک‌صدایی مداوم بیمارکننده است و ما را به جنون رسانده، اما چون در ۴۰، ۵۰ سال گذشته به تدریج اتفاق افتاده، ما متوجه نشدید، ما در واقع به جنون خودمان عادت کرده‌ایم و اگر این جنون را نداشته باشیم به نظر غیرطبیعی می‌آید. این مسئله آسیب اجتماعی عظیمی است. این ضربه‌ای که به اعصاب انسان‌ها وارد می‌شود جبران‌ناپذیر است. مشخص است که کسی نمی‌تواند در این وضعیت چندصدایی را بشنود و اصلا چندصدایی برای ما مفهومی ندارد. حالا این چندصدایی ابعاد مختلف دارد؛ می‌تواند فرهنگی، سیاسی و اجتماعی باشد؛ حتی روشنفکران ما هم صرفا به نظام‌های تک‌ساحتی اندیشه انگفا می‌کنند و فضا را برای تفکرات دیگر می‌بندند. در قسمتی از نمایش‌نامه آلبر کامو کالیگولا رو به اعضای سنا می‌گوید: «از من تشکر کنید که شما را می‌کشم، به جای اینکه شما را بپوسانم»؛ این پوساندن جامعه است.